موضوع: ثبات یا نسبی بودن معرفت و حقیقت

معرفت نسبت به سه حوزه معرفت در اندیشه کانت

موضوع بحث بررسی نظریه کانت در مورد حوزه های مختلف معرفتی انسان بود. اینکه آیا در این حوزه ها انسان می تواند به معرفت یقینی و حقیقی دست یابد یا نه؟ وی سه حوزه را برای علوم بیان کرد: ریاضیات، طبیعیات و متافیزیک. در حوزه ریاضیات، کانت این حوزه را که مشتمل بر احکام عقلی است جزمی و یقینی می داند زیرا معتقد است ذهن نسبت به مفاهیمی که در ذهن تحقق پیدا می کند و خود آنها را می سازد، جزم و یقین دارد. اما در حوزه متافیزیک معتقد است اصولا شناخت و معرفت از نظر عقل امکان ندارد زیرا به گفته وی قضایای متافیزیکی از احکام تحلیلی نیستند (که محمول از تحلیل موضوع انتزاع شود مانند اینکه مثلث سه زاویه دارد). اگر گفته می شود «خداوند متعال وجود دارد» و «خدا یگانه است» و «خداوند دارای قدرت ذاتی است» اینها احکام ترکیبی هستند و از نظر وی اینها ثانویه دارند.

توضیح اینکه از منظر کانت قضایای تحلیلی (محمولات من صمیمه) اصلا علم نیستند زیرا معرفت جدیدی به ما نمی دهند و یک نوع جابجایی مطلب به زبان دیگر است. پس علم و معرفت به احکام ترکیبی (محمولات بالضمیمه) اختصاص پیدا می کند. احکام ترکیبی نیز دو گونه اند: اولیه و ثانویه. اولیه احکامی هستند که نیازی به تجربه ندارند و ذهن بدون اینکه از ادوات حسی استفاده کند درباره آنها حکم می کند (اینها را احکام پیشینی نیز می نامند). احکام ثانویه، احکامی است که ذهن بدون ادوات حسی نمی تواند درباره آنها حکم کند. (اینها را احکام پسینی که مبتنی بر تجربه هستند نیز می نامند).

از نظر کانت قضایای متافیزیکی نه از احکام ترکیبی اولیه هستند و نه ثانویه، و لذا معرفت هایی که در این حوزه بیان می شود فاقد ارزش معرفتی است. البته وقتی سوال شود موضع وی درباره وجود خداوند چیست؟ پاسخ این است که وی منکر نیست اما معتقد است وجود خداوند متعال و امثال این مسائل از طریق عقل نظری ممکن نیست و راه در این جا بسته است و باید به سراغ عقل عملی و اخلاق رفت. از نظر وی التزام اخلاقی ما را وادار به پذیرش وجود خداوند و جاودانگی انسان می کند. اما اینکه آیا از طریق عقل عملی می توان بدون استناد به عقل نظری دست به اثبات شد بحث دیگری است که در براهین اثبات واجب مطرح می شود.

کانت اصول عقلی ما قبل تجربی را ذهنی می داند که کاشف از واقعیت عینی نیستند. وی اینها را قالب هایی می داند که ذهن انسان برای رسیدن به شناخت، آنها را به کار می گیرد. این قالب ها پیشینی و فطری هستند و کارکردها آنها در ذهن است و رابطه میان مفاهیم ذهنی ایجاد می کنند. از باب مثال اصل علیت را یک اصل ذهنی می داند که ناظر به عالم واقع نیست. در نقد این سخن گفته شد اگر ما اصل علیت را تنها ذهنی بدانید در مورد اثبات طبیعیات هم دچار مشکل می شوید و همان مشکلی که در اثبات متافیزیک به وجود می آید در مورد طبیعیات نیز به وجود می آید، زیرا به چه دلیل و از کجا می گویید ذوات شناخت ناپذیر را داریم. مسلما راه ما در اثبات این مطلب این است که از جهت اینکه ظهورها منشا می خواهد پی به ذوات اشیا می بریم. اما اگر اصل علیت را ناظر به عالم خارج ندانیم در این صورت دیگر راهی برای اثبات آن ذوات اشیا نداریم. این همان اشکال معروف شوپنهاور به کانت است.

در حوزه مربوط به طبیعیات، کانت از این نظر که قائل به اصل واقعیت های مادی است جزم گرا است، اما وقتی نوبت به شناخت تفصیلی واقعیت های مادی می رسد، کانت در مورد نومن ها (ذوات و باطن اشیاء)، شناخت را جزما سلب می کند و در مورد فنومن ها (ظواهر و پدیدارها) قائل به معرفت نسبی است. او شناخت ما نسبت به اشیا را متناسب با ساختار ذهنی ما می داند و لذا می گوید اگر موجود دیگری باشد که ساختاری دیگری غیر از ما را داشته باشد، شناخت دیگری دارند. البته او معتقد است در مورد انسان چون همه از ساختار یکسانی برخوردار هستند، معرفت آنها نیز برای آنها نسبی نخواهد بود.

کانت در جایی گفته است به جای اینکه بگوییم حقیقت عبارت است از مطابقت ذهن با عین، باید بگوییم حقیقت عبارت است از مطابقت عین با دستگاه ذهن. تاثراتی که واقعیت دارند و در دستگاه ذهن ما صورت می گیرند اگر با قالب های پیشینی ذهنی هماهنگ شوند، تصدیق و معرفتی شکل می گیرد.

تا اینجا روشن شد که کانت به شکاکیت ملتزم نیست، اما همان که دیگران گفته اند لازمه کلام او نهایت به شکاکیت بر می گردد. شهید مطهری در این باره می فرماید: اگر چه کانت از اینکه قائل به شکاکیت باشد خیلی پرهیز دارد اما نهایت به شکاکیت می انجامد. «بالاخره [کانت] پس از نقادی های زیاد، ادله جدیدی در خصوص طبیعیات بر له شکاکان می آورد. مسلک کریتی سیسم وی شکل جدیدی از سپتی سیسم (شکاکیت) است».[[1]](#footnote-1)

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، ص 114 [↑](#footnote-ref-1)